

سیستان موجود است که در دیگر شهرها نیست اول آن است که شارستان بزرگ حصین دارد که خود چند شهری باشد [ص ۱۱].^۱

وضع و منظره عمومی شهرهای قرون وسطایی با بلاد عصر ما فرق فراوان دارد و مقررات و نظامات آن روزگار با دوران ما قابل قیاس نیست از جمله: کلیه مسافرین و کاروانهای تجارتنی قبل از بسته شدن دروازه، باید وارد شهر شوند. چه پس از بسته شدن، چاره‌ای جز اتراق و توقف در بیرون شهر نداشتند. خانه‌ها معمولاً گلی بود. اتاق بعضی خانه‌ها با در چوبی مجهز بود. آجر و گچ بیشتر در منزل طبقات مرفه بکار می‌رفت. هر کوچه و بازار و خیابان نامی مخصوص بخود داشت، نظیر بازار عطاران و کوی عاشقان... بازرگانان و تجار شهرها در کاروانسراها و بازارها به دادوستد مشغول بودند. بعضی از بازارها و سراها به دسته‌های مختلف پیشه‌وران تعلق داشت و به نام آنها خوانده می‌شد؛ مثل رسته کلاه‌دوزان و رسته کفشگران و رسته خزفروشان و رسته ریسندگان و زرگرها، بزازها، و صحافها که هر یک محلی مخصوص به خود داشتند. در دمشق، غلامان و کنیزان را روی سکوها می‌نشانند و از کنیزان فقط صورت و دستها نمایان بود. اسبها را برای فروش می‌گرداندند. در داخل شهرها یا در مجاورت آنها، معمولاً کارگاههایی برای بافتن پارچه، قالی یا سایر منسوجات وجود داشت. مصنوعات غالباً بدست غلامان یا کارگران ساخته می‌شد. از میزان حقوق و وضع اجتماعی کارگران آن ایام اطلاع دقیق در دست نیست. قوه خرید مردم عادی خیلی ضعیف بود، بهمین سبب، بازرگانان معمولاً کالاهای سبک و گرانبها و ظریف را برای مصرف ارباب قدرت و ثروت، با خود حمل و نقل می‌کردند. تعدادی از سکه‌های دوره بنی عباس در شهرهای ارزنجان و قونیه بدست آمده. سکه‌ها اکثر مسی بود، ولی درم و دینارهایی از نقره و طلا نیز وجود داشت. صرافها نقش بانک را ایفا می‌کردند و پول را با نرخ سنگین، به مردم محتاج قرض می‌دادند.^۲ به عقیده گردلفسکی، محقق شوروی، در شرق پس از تبدیل رژیم بردگی به فئودالیسم، در وضع عمومی شهرها تغییراتی رخ می‌دهد. شهرهای دوره بردگی مرکز صنعتگران و تجار بود و چون دستگاه سیاسی هم در شهر بود، مرکزیت بیش از دوره فئودالیته وجود داشت. ولی پس از استقرار رژیم فئودالیسم، تمام ارباب حرف و صنایع گرداگرد مراکز فئودالی متمرکز گردیده‌اند. باید در نظر داشت که این تغییر در همه جا یکسان صورت نگرفته و در دوره فئودالیسم نیز بسیاری از شهرها، مانند دوره بردگی، مرکز صنعت و فعالیتهای اقتصادی و تجاری بوده است.^۳

در دوره قرون وسطی، برای حفاظت شهرها از خطر حمله دزدان، غالباً دور شهرها دیواری عظیم می‌کشیدند فی‌المثل «دیوار واحه بخارا که کنپیرک نامیده می‌شد، اغلب نواحی مسکون واحه را حفاظت می‌کرد. نرشخی می‌نویسد که برای نگاهداری این دیوار، سالیانه هزینه هنگفت و نیروی کار وسیعی لازم بود. گرچه این دیوار واحه را در مقابل تاخت و تاز اقوام ترک بیابانگرد، که پیش از آن بیخبر به روستاها حمله کرده و پس از غارت و چپاول جمعی را نیز

۱. محمدتقی بهاد (ملك الشعراء)، سبک شناسی (ج ۱). ج ۱۳، ص ۸۳.

۲. دك صادق كوهن، حجة الحق ابوعلی سینا. ص ۱۸.

۳. گردلفسکی، تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، ترجمه علی‌اسمر چالاقی (قبل از انتشار).

به اسارت می بردند، حفاظت می کرد، معهذاً تردیدی نیست که هزینه نگهداری آن، بار سنگینی بر دوش مردم بود. بدیهی است که واحه های آسیای مرکزی در مقابل تاخت و تاز اقوام بیابانگرد نیازمند دفاع و حفاظت دائمی بودند و بهمین علت، همه جا احتیاج به بنای دیوارهای ضخیم پیدا می شد. خانه ها دیوارهای ضخیمی داشت که به دور حیاطها و باغات و مساکن کشیده شده بود و کوچه های تنگ و پر پیچ و خم، امنیت بیشتری برای ساکنین فراهم می آورد. به علاوه، خود شهر، دارای دیوارهای مستحکمی بود و حکومت نیز در ازگی مستحکم قرار داشت.

در بخارا، ادگک در محل مرتفعی جای داشت که بر سراسر شهر تسلط بود و شامل زندان و مسجد و دیوانهای حکومت و نیز مقر فرمانروایی می شد. از تحقیقات باستان شناسی چنین برمی آید که مواد ساختمانی عمده عبارت بوده است از خاک رس، گچ و چوب. حقیقت اسر آن که در سراسر جهان ایرانی، از بین النهرین گرفته تا هندوستان و چین، آجر بیش از سنگ در ساختمانها به کار می رفته است. محتملاً تزیینات گیلوئینها، گچبریها و نقاشیهای روی دیوار کاخ بخارا خداتها در «ورششه» از نظر زیبایی و مهارتی که در ساختن آنها بکار رفته بود، با قصور امپراتوری ساسانیان کوس برابری می زده است. یکی از مختصات تمدن اسلامی، توجهی است که سیاحان و جهانگردان در توصیف خصوصیات شهرها، راهها، کاروانسراها و دیگر مظاهر تمدن این منطقه نشان داده اند.

یکی از محققان و جغرافی دانان معروف جهان اسلامی، مقدسی، از مردم اورشلیم است. وی ده سال، جهانگردی کرد و به تمام کشورهای اسلامی بجز سند و سیستان و بخش غربی اسپانیا مسافرت نمود و در هر نقطه مدتی توقف کرد و مطالبی درباره ممالک و خلاق گرد آورد، که از بسیاری جهات بر آثار دیگر محققان و جغرافیادانان عرب ترجیح دارد. وی برای کشف حقیقت و آشنایی با اوضاع اجتماعی و اقتصادی ملل مسلمان، به انواع مشکلات تن داد و به هر کار و کسبی مشغول شد. به گفته خود او «در طی مسافرتهای خویش، جزگدایی به هر حرفه ای مشغول شد. در کشورهای مختلف، یکجا درویشی آسمان جل و دست از دنیا شسته، یکجا قاری قرآن، جای دیگر امام جماعت، جای دیگر فقیه یا بازرگان و یا محرر یا صحاف یا پیشه ور و یا مستخدم و غیره شد و وقایع شگرف بسیار را از سرگذرانید. مقدسی درباره خود چنین می گوید: «من بارهبنانان کوهستان طرح دوستی ریختم و گاهی نیز با سلطان آشنا شدم. زمانی صاحب بردگان بودم و گاهی خود مانند آنان سبد بر سر نهاده بودم. بارها با خطر غرق و مرگ روبرو شدم یا راه کاروان ما را راهزنان قطع کردند. من خدمت قاضیان و رجال ارجمند کردم و در برابر ملوک و وزیران سخن گفتم. با ولگردان در راهها ره سپردم و در بازارها کالا فروختم. مرا بارها به زندان انداختند و همچون جاسوس بازداشتم کردند... من گاهی با پالکی و زمانی سوار بر اسب ره سپردم و هنگام وزش باد مسموم، پیاده روی می کردم و زمانی نیز پای پیاده، در میان برف حرکت می کردم. گاهی در کاخ سلطنتی میان اعیان و درباریان بودم و زمانی در کوی نساجان میان عوام الناس زندگی می کردم.»

مقلسی خود می‌گوید که جغرافیای او از سه منبع اساسی اخذ مطلب کرده است: اولاً از یادداشت‌های خود او که محصول تحقیقات و مشاهدات وی در طی مسافرت‌های گوناگون است؛ ثانیاً از گفته‌های مردم معتمد؛ ثالثاً، از کتابهای جغرافیا و غیره. وی در این باره می‌گوید: «هیچ کتابخانه سلطنتی باقی نماند که من سری به آن نزده باشم...»

مقلسی به آثار جغرافیون پیش از خود، با نظر انتقادی شدید می‌نگریست. وی اثر بزرگ جغرافیایی خود را تحت عنوان احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، نخست در سال ۹۸۵ میلادی (۳۷۵ هجری) به اتمام رسانید و پس از سه سال که مسافرت تازه‌ای بعمل آورد، آن را با اصلاحاتی تجدیدنظر نمود. دگویه (دخویه) برای چاپ علمی و انتقادی متن عربی اثر مقلسی، این روایت ثانوی را مأخذ قرار داده است.

چنانکه گفتیم، تقسیم مطالب در کتاب مقلسی، از روی شیوه و نقشه واحدی صورت گرفته است. نخست، وضع عمومی جغرافیایی هر ناحیه شرح داده شده و سپس به شرح هر بخش، و هر شهر می‌پردازد. در مورد هر شهر و بخش، اطلاعاتی درباره نقشه و آثار معماری و تاریخ و مردم و زبانهای آنان و دین و وضع زندگی و فرهنگ و معارف و آداب و رسوم و سازمان سیاسی و تولیدات پیشه‌وران و اشیائی که در محل دادوستد می‌شود و یا صادر می‌گردد و درباره آبیاری و سزروعات و کشاورزی بطور عموم و اوزان و مقادیر محلی و واحد طول و سطح و غیره و میزان خراج و غیره به دست می‌دهد. مسیر کاروانها و جاده‌های کاروانرو، بتفصیل، شرح داده می‌شود.

اطلاعات و مطالب کتاب مقلسی، از لحاظ دقت و صحت، ممتاز است و در عین حال، وی از مدح و ستایش نظامات فتودالی و سلوک و شیوه زندگی فتودالی نیز خودداری می‌نماید. کتاب مقلسی عالیترین اثر جغرافیایی عربی در قرون وسطی است و منبع پربهایی در تاریخ اقتصادی ایران در قرن دهم بشمار می‌رود.^۱

یکی دیگر از جهانگردان، احمد بن ابی یعقوب، می‌گوید که من در عنوان جوانی... به دانستن اخبار بلاد و مسافت میان هر سرزمین تا سرزمین دیگر، علاقه‌مند بودم. چنان بودم که هرگاه به مدی برمی‌خوردم، از وطنش و شهرتش پرسش می‌نمودم، و از کشت و زرع مسکن او و ساکنان آن از عرب و عجم و همچنین آب آشامیدنی اهالی، و پوشاک آنها و کیشها و عقاید و گفتارهای آنان و کسانی که بر آن سرزمین دست یافته‌اند، و کاروانها و منبع خراج و میزان درآمد و دارایی آن را ذکر می‌کردم. همچنین مسافت میان شهرها و سرزمین‌ها را در کتابم یادداشت می‌کردم. یعقوبی اثر خود را در سال ۲۷۸ هجری (۸۹۱ میلادی) به رشته تحریر کشیده است و مطالعات خود را از بغداد شروع و به سوسان اقصی پایان می‌دهد. به نظر او، عراق وسط دنیا و بغداد وسط عراق است و از لحاظ وسعت و عمران و آبادی و خوبی آب و هوا و تنوع ملل و نحل و فعالیت‌های اقتصادی و انواع کالا و خواربار، در جهان بینظیر است.

یعقوبی می‌نویسد، در دوران قدرت ساسانیان، بغداد دهی گمنام بود پس از آنکه قدرت به بنی عباس رسید، به ارزش این ناحیه پی بردند و ابوجعفر منصور مهندسان و معماران را فرا-

خواند، و تصمیم گرفت که شهر را به شکل دایره بسازد. پس از آنکه در سال ۱۶۱۱، عده کثیری از دروگران، آهنگران و مقیمان را از شهرهای مختلف فرا خواند و، دستور داد به پی‌ریزی شهر اقدام کنند.

باره شهر را با خشتهای بزرگ و کنگره‌ها و برجهای بزرگ را با آجر و آهک و ساروج بنیان نهاد.

یعقوبی درباره محلات می‌نویسد: «محلله‌های بیرون باره را چهار بخش کرد و سرپرستی هر بخشی را در عهده مهندسی قرار داد. زمینها را بین ارباب قدرت تقسیم کرد، محل بازارها را معین کرد، هر محل و کوی و ویرزنی را به نام شخصی از ارباب نفوذ نامگذاری کرد. کوچه‌ها بن بست بود، و پهنای خیابانها را پنجاه ذراع و گذرهارا شانزده ذراع تعیین کردند. و به تناسب، در هر ناحیه، مسجد و حماسی بنیان نهادند؛ غیر از یعقوبی، عده‌ای دیگر از پژوهندگان در زمینه مسالک و مسالک و روشن کردن جغرافیای جهان اسلامی، سعی و تلاش کرده‌اند. از آن جمله، ابن خردادبه مؤلف المسالک و الممالک (۲۵۰ هجری)، ابن رسته (۲۹۰)، ابن الفقیه (۲۹۰)، مسعودی (۳۳۲)، استخری (اصطخری) (۳۴۰)، ابن حوقل (۳۶۷)، مقدسی (۳۷۵) و ناصر خسرو (۴۳۸) قابل ذکرند.

مختصات اقتصادی شهرهای فنودالی در ایران

به نظر محققان شوروی، شهرهای جدید فنودالی در ایران، پس از تجزیه کار پیشه‌وری از کشاورزی و رشد و ترقی تولید کالاهای مختلف و پیشرفت مبادله، در مجاورت شهرهای قدیم پدید آمد و روز بروز، بر اهمیت و وسعت آن افزوده شد، به این ترتیب که ریش یعنی قسمت خارجی و بیرونی شهرهای قدیم، در اثر توسعه اقتصادی و رشد بازرگانی و دادوستد، اندک‌اندک، آباد و معمور گردید و بصورت شهری تازه و نو درآمد، و این دگرگونی که مولود تغییر شرایط اقتصادی و رشد تولید و مبادله بود، در وضع عمومی شهرها تغییری عظیم پدید آورد. غالب شهرهای بزرگ ایران نظیر نیشابور، ری، اصفهان در قرون وسطی، حدود صد هাজার نفوس داشتند و بمراتب، از شهرهای اروپا در قرن شانزدهم و هفدهم مهمتر و پر جمعیت‌تر بودند، و غالباً در مسیر راههای ترانزیتی و کاروانرو قرار داشتند، و از طریق دریا و خشکی، کشورهای کرانه دریای مدیترانه و اروپای شرقی را با ایران و دیگر کشورهای شرق نزدیک و هندوستان و چین مربوط می‌ساختند. در میان شهرهای کرانه خلیج فارس، بندر میراف اهمیت و موقعیت اقتصادی ممتازی داشت. غالب شهرهای خوزستان و فارس — نظیر شیراز، اهواز، کازرون، جهرم، شوشتر، استخر و فسا — مرکز فعالیت‌های صنعتی و پارچه‌بافی بودند، و در سایر نقاط، نظیر نیشابور، هرات، آمل، بابل، طوس، گرگان و بلخ و کابل و غیره نیز فعالیت‌های گوناگون اقتصادی و بازرگانی بطور وسیع صورت می‌گرفت. در شهرهای ایران، اتحادیه اصناف وجود داشت و هر صنف در کوی و منطقه معینی فعالیت می‌کرد. مثلاً در نیشابور صنف کلاه‌دوزان و طناب‌بافان و بازرگانان ابریشم خام، و فروشندگان منسوجات ابریشمی از دیگران متنفذتر بودند. در شهرهای ایران، زمام امور در دست فنودالهای صاحب زمین اطراف بود که عموماً از دهقانان قدیمی ایرانی و بازرگانان

فاتحان عرب بودند. این فتودالها که بیشتر در قلاع خود زیست می کردند، اکنون در شهر بسر می بردند و کمتر در املاک خویش زندگی می کردند. فتودالهای مزبور در عین حال، با شرکت‌های بزرگ بازرگانی و تجار عمده فروش، که به تجارت خارجی و ترانزیتی مشغول بودند، ارتباط داشتند و بخشی از عواید حاصله از مال الاجاره املاک را به شرکت‌های بزرگ تجاری می سپردند و اینان سهم سود ایشان را بصورت کالا و بیشتر بصورت منسوجات می پرداختند. اینگونه نزدیکی بعضی از دستجات فتودال، با تجار بزرگ، یک پدیده خاص تاریخ ایران و بسیاری از کشورهای مجاور آن، در مشرق زمین بوده است.

بدین سبب، در اینجا برخلاف آنچه در دوران قرون وسطی در اروپای غربی جریان داشته، تجار بزرگ، قطب مخالف فتودالها نبوده با ایشان مبارزه نمی کردند و بر عکس، با توافق فتودالها، علیه نهضت پیشه‌وران و بینوایان به یکپارگی می پرداختند.

بالتیجه چون نیروهای اجتماعی در ایران به این شکل صف‌آرایی کرده بودند، سازمانهای صنفی پیشه‌وران شهرهای ایران خیلی ضعیفتر از شهرهای اروپای غربی بودند و نتوانستند انحصار صنفی را در شهرها برقرار کنند و نمی توانستند نرخ محصولات پیشه‌وران را چنانکه در مغرب متداول بود، به میل خود، در بازار معین کنند. از منابع تاریخی چنین برمی آید که وقتی صنف نانوایان کوشید، در شهر غزنه، قیمت جدیدی برای نان وضع کند؛ سلطان محمود غزنوی امر کرد رئیس صنف ایشان را بزیر پای پیلان بیفکنند.

مقامات شهری، از قبیل رئیس، قاضی و امام جماعت و محتسب و عسس و غیره از اعیان محل انتخاب می شدند. در ایران و دیگر کشورهای آسیای مقدم و میانه، اداره امور شهرها بطور کلی بر اثر مخالفت فتودالها، که از طرف تجار بزرگ پشتیبانی می شدند، در دست خود ساکنین شهرها نبود، و فقط کویهای شهر و اصناف و اتحادیه‌های تجار و روحانیان حق داشتند از خود رئیسی انتخاب کنند که تابع رئیس شهر بود.

پیشه‌ورانی که در اتحادیه‌های اصناف گرد آمده بودند و از استادان و خلیفه‌ها و شاگردان مرکب بودند از لحاظ حقوق آزاد شمرده می شدند، ولی در بسیاری از شهرها کماکان به دولت و یا فتودالهای محلی خراجی بصورت مصنوعات پیشه خود می پرداختند.

مرکز زندگی اجتماعی شهر بازار، و یا صحیحتر بگوییم، چندین دسته بازار بود. مرکز بازارها معمولاً نقطه تقاطع بازارهای اصلی بود که به فارسی «چهارسو» و عبری «سربه» می نامیدند.

در اطراف و نزدیک چهارسو، معاملات عمده کلی‌فروشی، در ابنیه مخصوصی به نام کاروانسرای صورت می گرفت (مترادف «فندق» یونانی). کاروانسراها در عین حال مهمانسرای برای تجار تازه وارد بیگانه و انبارکالاها و بودی معاملات عمده بود.

به گفته ناصر خسرو، شاعر و جهانگرد بزرگ، در اصفهان در اواسط قرن یازدهم، تنها در یک خیابان پنجاه کاروانسرا وجود داشت. معمولاً هر شرکت تجاری از خود کاروانسرای داشت.

از آنجایی که حمل مبالغ هنگفت بسبب وجود راهزنان، خالی از خطر نبود، معاملات عمده تجارتمی بوسیله چک انجام می گرفت. حتی کلمه چک هم فارسی است. تاجری که عازم

شهر دیگر بود، پول خود را به صراف می سپرد و از وی چکی دریافت می داشت و صرافان شهری که مقصد تاجر بود، وجه چک را می پرداختند. ابوشجاع، نویسنده قرن یازدهم میلادی، می گوید که مبلغ چکهای تاجر ثروتمند مغرب، در آسیای میانه، خیلی سریعتر از آن مدتی که امیران خراج وصول می کردند، پرداخت می شده؛ و ناصر خسرو که پیشتر یادی از او کردیم، معاملات عمده تجاری را چنین توصیف می کند: «و حال بازار آنچنان بود که آن کس را چیزی بودی به صراف دادی و از صراف خط بستدی (یعنی چک) و هر چه بایستی، بخریدی و بهای آن را بر صراف حواله کردی، و چندانکه در آن شهر بودی، بیرون از خط صراف چیزی ندادی...» معاملات خرد و خرید و فروش مصنوعات پیشه‌وران محلی با پول نقد انجام می شد. خرده‌فروشی مصنوعات مزبور مستقیماً در کارگاهها که در عین حال دکه فروش بود انجام می شد. بدین مناسبت، کلمه عربی «دکان» هم به معنی محل فروش و هم به مفهوم کارگاه استعمال می شد. تمام استادان یک پیشه، اغلب در کوی واحدی زندگی می کردند و دکانهای ایشان نیز در همان کوی بود. بدین قرار، کوی ابریشم بافان و پشم بافان و رویگران و رنگرزان و اسلحه‌سازان و کوزه‌گران و گوهریان و سراجان و غیره وجود داشت. روستاییان روستاهای مجاور، محصولات غذایی و خواربار را به بازارهای شهر می آوردند؛ مثلاً روزی قریب هزارگوسفند و صد گاو نر به بازار اصفهان آورده می فروختند و هر ساله در بازار مزبور قریب یکصد هزارگوسفند برای فوری و قدید فروخته می شد. این ارقام نشان می دهد که شهر اصفهان تا چه اندازه پرجمعیت بوده است.

در قرن دهم میلادی، مدرسه یا آموزشگاه روحانی اسلامی متوسطه و عالی تشکیل شد و در شهرها صنوف قوی روحانیان و سادات مسلمان، که از خود دارای رئیسانی بودند، بوجود آمد. مساجد و مدارس صاحب موقوفات فراوان، از قبیل دکاکین و حتی بازارها بود و طلاب و مدرسین از پیشه‌وران و بازرگانان کسب عایدی می کردند.

بدین طریق، از قرن دهم تا دوازدهم میلادی، در شهرها چهار مرکز اصلی زندگی اجتماعی، وجود داشت: ۱. شهرستان با کاخها و خانه‌های اعیان ثوال؛ ۲. مدرسه و مسجد و دیگر مؤسسات اسلامی و صنوف روحانی؛ ۳. چهارسو (مربعه) با کاروانسراها، و تجار عمده و معاملات کلان بازرگانی؛ ۴. و در آخر، کویهای پیشه‌وران و اصناف و بازارهای درجه دوم، که مرکز معاملات کوچک و خرده‌فروشی بود.

قیافه خارجی بسیاری از شهرهای ایران را جغرافیون قرن دهم و بویژه استخری و مقدسی وصف کرده‌اند. نیشابور، شهر بزرگ، یک فرسنگ مربع یعنی قریب ۴ کیلومترمربع وسعت داشت. بنا به گفته مقدسی، نیشابور ۴۴ کوی داشت؛ بعضی از این کویها از لحاظ وسعت معادل نصف شیراز بود. نیشابور از شهر فسطاط مصر وسیعتر و از بغداد پرجمعیت‌تر بود، یعنی بهر تقدیر، جمعیت آن به چندین صد هزار نفر بالغ می گشت. به گفته مصنف مزبور، نیشابور بازار فروش و مکاره فارس و سند و کرمان، و بارخانه کالاهای خوارزم و ری و گرگان بود. این شهر از شهرستان و ریض تشکیل شده بود، و قریب پنجاه خیابان بزرگ داشت.

بازرگانی عمده در دو بازار اصلی (مربعات الکبیر یا چهارسو بزرگ) که در ریض قرار داشت، در مشرق مسجد جامع و بازار کوچک (مربعات الصغیره یا چهارسو کوچک) در مغرب

آن، متمرکز بود. در اطراف این هر دو چهارسو، کاروانسراها (فندقها) با انبارهای کالا مستقر بود.

ولی مقدسی ضمن وصف نیشابور، چنین می‌گوید: «کوچه‌ها کثیف است، درخان‌ها (یعنی کاروانسراها) بینظمی حکمفرما می‌باشد، گرمابه‌ها پاک نیست، دکانها بد است و دیوارها نامنوار. قتر همواره همنشین شهر و گرانی با آن پیوند دوستی دائم دارد.»
مقدسی شکایت از فقدان بهداشت و ناپاکی و تنگی اسکنه و گرانی را در مورد شیراز و دیگر شهرها نیز تکرار می‌کند. در شهرها، عناصر ولگرد و روستاییان همه چیز از دست داده که در فقر و فاقه روزگزارانیده و با درآمدهای اتفاقی زندگی می‌کردند بسیار بودند. صنف‌گدایان (سایبان) نیز وجود داشت.^۱

فرای در کتاب بخارا، راجع به سازمان تجاری و اقتصادی بعد از اسلام، می‌نویسد: «سازمان کاروانها، کاروانسراها، محافظین و جز اینها پیچیده بود. برای تجارت و بازرگانی، شرکت‌های بهم پیوسته‌ای تشکیل گردیده و تجارت، سازمان پیشرفته‌ای پیدا کرده بود. صرف نظر از ریشه کلمه «چک» که به قول بعضی از محققین با چینیهایی که در دوره مغول پول کاغذی را به شرق نزدیک وارد کردند ارتباط دارد، رسمی شبیه برات و اسکناس در قرن دهم (چهارم هجری) مرسوم بوده است. همراه بردن مبالغ هنگفت پول، دور از احتیاط بود و بنابراین برای انتقال پول نقد از شهری به شهر دیگر، مردم به صرافی در شهر خود، مراجعه می‌کردند، و از وی حواله‌ای به عهده صرافی که در شهر دیگر طرف او بود می‌گرفتند. مطالب بعضی از متون قدیم، حاکی از آن است که از این قبیل چک‌ها که از قسمت غربی جهان اسلام حواله می‌شد، در قسمتهای شرقی حائز احترام و اعتبار بود. این جریان هنوز هم مرسوم است و مؤلف در سال ۱۹۴۳، هنگام مسافرت از هرات به مشهد، آن را شخصاً آزموده است.»^۲

در میان صنایع مختلف دستی، که در صفحات پیش، از آن سخن گفتیم، انواع پارچه، از کهنترین روزگاران مورد نیاز مردم بوده است. یعنی منسوجات گوناگون از گهواره تا گور برای حفظ بدن از سرما و گرما مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در صفحات بعد تاریخچه این صنعت را در ایران بعد از اسلام، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

«در باره عده نفوس شهرها اطلاعات مورد اعتماد ما اندک است. بلخ که از شهرهای بزرگ درجه اول نبود، در آغاز قرن سیزدهم میلادی، قریب دویست هزار نفر جمعیت داشت. ربع جمعیت شهر را روحانیون و ذاکرین و فقها و اعضای خانواده و خدمتکاران ایشان و معلمین و طلاب مدارس دینی تشکیل می‌دادند.

یک شهر درجه دوم فارس، به نام ارغان، در اواسط قرن یازدهم، قریب چهل هزار جمعیت داشت و شهر پنج هیر، در سیستان که شهر کوچکی شمرده می‌شد و در مجاورت معادن نقره قرار داشت، در قرن دهم، بیست هزار جمعیت داشت.»^۳

۱. رک: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. پیشین، ص ۲۵۲ - ۲۴۸.

۲. بخارا. پیشین، ص ۱۵۷.

۳. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. پیشین، ص ۲۵۲.

وضع ساختمانها از خصوصیات و نقشه ساختمانها، وسعت و ارتفاع اتاقها، وضع درها و پنجرهها و دیگر خصوصیات منازل اطلاعات کافی نداریم؛ آنچه مسلم است قطر دیوارها برخلاف روزگار ما بسیار زیاد بود و گاهی از یک مترونیم تجاوز می کرد. درهای ورودی را مخصوصاً طبقات محروم کوتاه می گرفتند. تمام افراد خانواده های فقیر فقط از یک اتاق برای زندگی و استراحت استفاده می کردند، و همه روی زمین می خوابیدند و اثاث البیت مردم بینوا بسیار ساده و ابتدایی بود. بعلت فقر و پایین بودن سطح معیشت و فرهنگ عمومی، مسائل صحتی و بهداشتی مورد توجه نبود و مرگ و میر در بین طبقات فقیر فراوان بود. ولی طبقه میانه حال و طبقات ممتاز، یعنی اعیان و اشراف و روحانیان و فنودالها، در شرایط مساعدتری زیست می کردند. به حکایت تاریخ بیهقی، در حدود هزار سال پیش، ثروتمندان برای ساختن بنا و کوشک، از مهندسان و معماران و بنایان زبردست استفاده می کردند. بیهقی ضمن وقایع غره محرم ۴۲۲ هجری، سلطان مسعود را در رشته مهندسی مردی صاحب نظر و مستعد معرفی می کند و در وصف او می گوید: «... در بناها هیچ مهندس را بکس نشمردی و اینک سرای نو، که به غزنین می بینید، مرا گواه بسنده است، و به نشابور شادیاخ را درگاه و میدان نبود، هم او کشید. به خط خویش سرایی بدان نیکویی و چندین سراپچه ها و میدانها، تا هم چنان است که هست.»^۱

در میان صاحب نظران عالم اسلام ابن خلدون راجع به شهرنشینی و آثار و نتایج آن، نظریاتی ابراز می کند که قسمتی از آن صحیح و قابل قبول است و قسمتی دیگر با مبانی علمی سازگار نیست. ابن خلدون در جلد دوم مقدمه، می نویسد: «هرچه عمران سرزمینها فزونی یابد و ملت های گوناگون در نواحی مختلف آنها سکونت گزینند و بر جمعیت آنها افزوده شود، به همان میزان، وضع زندگی مردم آن نواحی نیز بهبود می یابد و بر میزان ثروت و بنیانگذاری شهرهای آنان می افزاید و دولت ها و کشورهای بزرگی در سرزمینهای مزبور تشکیل می یابد، و علت همه آنها همان فزونی کارها و نتایج آنهاست. [ج ۱، ص ۷۳۹-۷۳۸].»

به نظر ابن خلدون، مرحله شهرنشینی، پس از گذشت ۶ سال، به سرایشی سقوط نزدیک می شود، در حالی که واقعیات تاریخی نشان می دهد که شهرهای نیشابور، بغداد، بخارا و هرات و جز اینها در طی قرون وسطی، همواره رو به عمران و آبادی رفته اند و مادام که حمله تجاوز-کارانه فنودالها و پادشاهان و تحمیل مالیاتهای سنگین، نظام اجتماعی و اقتصادی شهرها را درهم نریخته، این سیر تکاملی ادامه داشته است. اینک نظریه ابن خلدون: شهرنشینی و حضارت نهایت عمران و پایان دوران آن است، و همین حضارت، فساد و تباهی آن را اعلام می دارد. کشورداری و دولت، بمنزله هدفی برای هر عمران یا اجتماع است؛ خواه در مرحله بادیه نشینی و خواه شهرنشینی، و هر کشور و یازاری را سرانجام دوران و عمر محسوس است، چنانکه هر یک از موجودات و موالید طبیعت عمر محسوسی دارند. مرحله چهل سالگی برای انسان نهایی است که تا آن سن، قوای او در افزایش و رشد و نمو می باشد و همین که به این سن می رسد، طبیعت مزاج او مدت معینی از رشد و نمو بازمی ایستد و آنگاه رو به انحطاط می رود. بنابراین، باید دانست که شهرنشینی نیز در عمران بمنزله نهایی است که در دنباله آن مرحله فزونتتری وجود ندارد. زیرا

هنگامی که تجمل و ناز و نعمت برای مردم یک اجتماع حاصل آید، طبیعتاً آنان را به شیوه‌های شهرنشینی می‌خواند، و به عادات آن متخلق می‌سازد. و شهرنشینی عبارت از تفنن‌جویی در تجملات و بهتر کردن کیفیات آن، و شیفتگی به صنایعی است که کلیه انواع و فنون گوناگون آنها ترقی می‌یابد، مانند صنایعی که برای امور آشپزی و پوشیدنیا یا ساختمانها یا گسترده‌نیا یا ظروف و دیگر کیفیات خانه‌داری آماده می‌شود و برای زیبا کردن هر یک از آنها صنایع بسیاری است که در مرحله بادیه‌نشینی به هیچیک از آنها نیازی نیست و ضرورتی برای زیبا کردن آنها یافت نمی‌شود. و هرگاه زیبایی‌پسندی در این کیفیات امور خانه به مرحله نهایی برسد، بدنبال آن، فرمانبری از شهوات پدید می‌آید و نفس انسان از این عادات به تفننات گوناگون بسیار خو می‌گیرد که در نتیجه، هیچیک از امور دین و دنیای وی، بعلت این عادات، بهبود نمی‌پذیرد و اصلاح نمی‌شود. [مقدمه ج ۲، ص ۷۵۱-۷۵۰].

چون هدف عمران و اجتماع، حضارت و تجمل‌خواهی است، بنابراین هرگاه اجتماع به هدف خود برسد، به فساد بر می‌گردد و مانند عمر طبیعی کلیه حیوانات، در مرحله پیری داخل می‌شود. [مقدمه ج ۲، ص ۷۵۵].

بنابراین، به نظر ابن‌خلدون، دوران شکوه و جلال جامعه بیش از ۶۰ سال به طول نمی‌انجامد و پس از آن، دوران سراسیمگی و سقوط فرا می‌رسد. جای سؤال است که چگونه ابن‌خلدون قادر به تصور دوره توسعه و ترقی طولانیتر و پر دوامتری نبوده است. فراموش نکنیم که ابن‌خلدون معاصر تیمور بود، و در قرن چهاردهم میلادی، و در جامعه‌ای می‌زیست که آغاز به جمود و رکود کرده بود. از این رو، طبیعتاً وی نمی‌توانسته است دارای آنچنان مفهومی از تحول تاریخی باشد، که ما امروز داریم. امروز ما می‌دانیم که تحول پلاتونف در نتیجه ترقی و پیشرفتهای متوالی و متراکم جامعه امکان‌پذیر است. ولی مفهوم مذکور زائیده توسعه اقتصادی و اجتماعی زمانه است، و از زمانی به‌خود شکل گرفته است که اصل تحرك تاریخی محسوس شده است.»^۱

چون مطالعه در وضع، و خصوصیات شهرهای ایران، بسیاری از مشخصات زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم ایران را آشکار می‌کند، با استفاده از منابع و مآخذ و سفرنامه‌های گوناگون به توصیف عده‌ای از شهرهای بزرگ، متوسط و کوچک ایران در قرون وسطی می‌پردازیم.

استاد سعید نفیسی در کتاب خاندان طاهری، درباره وضع شهرهای ایران، چنین می‌نویسد:

«در آن زمان، بنابر اصولی که در آغاز تمدن ایران مهاجران آریایی در کشور نهاده بودند، هنوز شهرهای ایران مرکب از چند قسمت بود: قسمت درونی و هسته مرکزی را که دیوار و برج و بارو و گاهی هم خندق داشت و نخستین آبادی آن شهر از زمانهای قدیم بود، ارگ یا کهن‌دژ می‌گفتند و این کلمه را به زبان تازی، قهندز ضبط کرده‌اند. بر روزمان، درگرداگرد آن، آبادی

شهرهای ایران
بعد از اسلام

بزرگتری فراهم شده بود که آن را شارستان یا شهرستان و به زبان تازی، ریش می‌گفتند. آبادی دیگری را که گرداگرد شارستان فراهم شده بود، روستا می‌گفتند و این کلمه را به زبان تازی، برده و رستاق گفته‌اند و نیز حایط یا سواد نامیده‌اند:

در آبادیهای مهم، که بر سر راهها بود، شبها بر بلندی آتش می‌افروختند و برجی را که برای این کار ساخته بودند، آتشگاه می‌نامیدند، و همین کلمه را به زبان تازی ترجمه کرده مفارومناره گفته‌اند، و سپس آن را در مساجد نیز بکار برده‌اند. بوسیله آتشی که بر فراز این برجها افروخته می‌شد، از دور اخبار و علائم و اشاراتی می‌دادند که مردم دور دست را از خطر و حوادث آگاه می‌کردند.

در شهرهای بزرگ، لشکریان مخصوصی برای پاسبانی کاخها و مراکز دیوانی بودند که به آنها حرس می‌گفتند و مأمورین شهرانی شهر را شرط و شهردار را صاحب‌الشرط یا والی‌الشرط می‌نامیدند.^۱

در دوره فتودالیتنه، مخصوصاً در ایامی که قدرت سلاطین و امرای محلی به‌سستی می‌گرایید، وحشت عمومی افزایش می‌یافت و مردم بیش از پیش، خود را برای مقابله با حملات تارکترانه فرصت طلبان، فتودالها، اشرار محلی و متجاوزین دیگر آماده می‌کردند و ساختن دیوارهای عظیم، حفر خندق در اطراف شهرها، ساختن برج و بارو و دروازه‌های آهنی و راههای زیرزمینی و گماشتن عده‌ای دیده‌بان برای مراقبت دایمی، حاکی از فقدان امنیت و نگرانی عمومی در آن دوران است. برای آنکه خوانندگان بیشتر به وضع عمومی شهرهای آسیای غربی واقف گردند، به توصیف خصوصیات اجتماعی و اقتصادی بعضی از آنها مبادرت می‌کنیم:

نامنی شهرها: «در زمان محمد بن عبدالله بن طلحه (۲۵۹-۲۴۸) که احمد بن خالد امیر بخارا بود، مردم بخارا از وی خواستند که شهر ایشان را ریش بسازد تا شب دروازه‌ها بر بندند و از دزدان و رهنان در امان باشند. پس او فرمان داد تا ریش بنا کردند بغایت نیکو و استوار و آن را برجها ساختند و دروازه‌ها نهادند و این در تاریخ ۲۳۵ بود که تمام شد و از آن پس هر زمان که سپاهی آهنگ بخارا می‌کرد، آن ریش را تازه می‌کردند.»^۲

شهر سمرقند: شهر سمرقند در زمان رودکی، دوازده فرسنگ دوره داشت و در آن بستانها و کشتزارها و آسیابها بود و دوازده دروازه داشت و از هر دروازه به دروازه دیگر، یک فرسنگ بود و بالای دیوار شهر، طاقها و برجها بود برای جنگ، و هر دوازده دروازه از آهن بود یا از چوب دو لنگه و در میان هر دو دروازه سربابی بود برای نواب شهر و چون کشتزارهای بیرون شهر تمام می‌شد، به ریش می‌رسید و در ریش هم بناها و بازارها بود و ده هزار جریب، زمین کشتزارهای روستای سمرقند بود. اما داخل شهر سمرقند چهار دروازه داشت و مساحت آن ۲۰۰۰ جریب بود و در آن مسجد جامع و کهندژ بود و همانجا بود که سامانیان پیش از آمدن به بخارا در آن بودند و نهر سفد در آن قسمت از شهر جاری بود و سدی عالی از سنگ بر آن ساخته بودند و هیچ خانه از آب سفد تهی نبود. و هیچ سرای نبود که بوستانی نداشت چنانکه چون بر فراز

۱. سید نفیسی، خاندان طاهری، ص ۳۶۲.

۲. همان، ص ۲۹.

کهندز سمرقند می‌شدند بناهای شهر بواسطه پوشیده شدن از باغستانها پدیدار نبود. در آن زمان، می‌گفتند که از سمرقند شهری باصفاتر و تازه‌تر و نیکوتر درگیتی نبود.»^۱

وضع اقتصادی و اجتماعی و مهمترین شهرهای ایران در قرون وسطی

مختصات شهر نیشابور: «بنای این شهر ظاهراً در زمان ساسانیان به دست شاپور اول یا شاپور دوم شده است. شهر مزبور در سال ۳۱ هجری (۶۵۱ میلادی) بدست اعراب افتاد و در سال ۳۲ هجری حکومت این ناحیه (منظور ناحیه خراسان است که مرو و هرات و بلخ جزو آن بوده) بدست غیث‌بن الحسام اداره می‌شد. ابومسلم خراسانی در ۱۳۱ هجری حاکم آن شهر گردید. عبدالله بن طاهر نیشابور را پایتخت خود قرار داد و باغ معروفی به نام شادباغ در آنجا ساخت؛ و در زمان او بود که شهر نیشابور فوق‌العاده اهمیت پیدا کرد و ساختمان جدید و دهات زیاد در اطراف آن شهر بنا گردید.

بعد از عمرو لیث، خراسان به دست سامانیان افتاد و در این موقع نیشابور کماکان پایتخت بود. از شهرستان نیشابور زمان سامانیان شرح مفصلی توسط ابن حوقل و اصطخری نقل شده است: که شهر مزبور دارای سه میل طول و سه میل عرض بوده (هر سه میل یک فرسنگ) و به چهل پاسگاه تقسیم می‌شده است. کوچه‌های آن صاف بوده و تقریباً عده آنها به پنجاه می‌رسیده و این کوچه‌ها یکدیگر را طوری قطع می‌کردند که چهار راههای متعدد تشکیل می‌دادند (بر عکس عقیده اغلب مستشرقین که کوچه‌های قدیمی بعضی از شهرها همیشه کوتاه و دارای اعوجاج بوده) این کوچه‌ها بسیار مستقیم و مطابق اسلوب معماری، ساخته شده بود. خود شهر نیشابور به سه قسمت تقسیم می‌شده است: (۱) شهر خاص (۲) نواحی خارج شهر (۳) پاسدارخانه‌ها. شهر خاص: دارای برج و حصار و چهار دروازه بوده و در خارج شهر، پاسگاهها واقع شده بوده که آنها نیز دارای دروازه‌ها بودند و خرابه آنها به اغلب احتمال، همان تپه الب ارسلان است.

قسمت خاص شهر: عبارت بود از تمام نواحی خارج که دارای دیوارها بوده است و اینجاست که مسجد جمعه نیشابور دیده می‌شود، و عمرو لیث صفاری ستونهای چوبی آن را تبدیل به ستونهای آجری نموده و سه رواق در اطراف حیاط مسجد ساخته و آن را یکی از بهترین ساختمانهای مهم که دارای کاشیکاری مذهب می‌باشد، نموده است. این مسجد دارای یازده در با ستونهایی از مرمر سیاه و سفید بوده و تمام آنها به انضمام طاق مسجد، نقاشی و مجسمه کاری شده بوده است و نزدیک آن، محوطه بازار و خانه حاکم شهر قرار داشته که بتوسط عبدالله بن طاهر بنا شده و به دست عمر و بن لیث صفار مرمت گردیده است.

نزدیک بازار بزرگ شهر، بازار کوچک دیگری بود، که محبسها در آن قرار داشته است و اهمیت این بازارها از نظر تجارت بسیار زیاد بوده؛ و این که شهر مزبور نواحی خارج آن را دیوارها احاطه کرده دلیل بر این بوده است که مردم احتیاج به امنیت و حفاظت داشته‌اند.

پس از سامانیان، حکومت خراسان به دست غزنویان افتاد و بعد از یک قرن، نیشابور در حیطه اقتدار ساجوقیان ترک درآمد. در زمان ساجوقیان، نیشابور اهمیت فوق‌العاده‌ای بخود

گرفت و برای بار دوم، اهمیت سابق را مجدداً احراز کرد. در زمان خواجه نظام الملک، وزیر اله ارسلان و ملکشاه، نیشابور اهمیت بسیاری بدست آورد و تقریباً دادالعلم شد و مدارس متعدد در آن بنا شد و مرکز علم و نظامیه‌ای در آنجا ایجاد گردید.

نیشابور، در این زمان، دارای سیزده کتابخانه بود. که مهمترین آنها پنجهزاد جلد کتاب داشته است... در سال ۵۳۰ هجری، نیشابور بواسطه زلزله خراب شد و شهر مزبور در سال ۵۳۸ هجری گرفت و در همین موقع بود که طعمه غارت ترکان غز واقع شد و شهر را اهالی بکلی ترک کردند و شهر دیگری در حومه محل سابق که عبدالله بن طاهر ساخته بود بنا نمودند... این شهر بعداً به دست چنگیز و یارانش، از بین رفت و ساکنین نیشابور، شهر دیگری در شمال شرقی ساختند. عبدالله مستوفی در سال ۷۳۱ هجری و ابن بطوطه طنجی در سال ۷۵۷ هجری، شهر نیشابور را دیده و آن را یکی از پرجمعیت‌ترین شهرهای ناحیه خراسان دانسته، از مسجد عالی و چهار مدرسه آن مطالبی ذکر می‌کنند.^۱

در مقدمه تاریخ نیشابور که توسط دکتر بهمن کریمی، نوشته شده نظریات عمده‌ای از دانشمندان و جهانگردان درباره ارزش اقتصادی این شهر ذکر شده است. از جمله این رسته می‌نویسد: «جنب شهر از یک طرف، کوه بلندی سرکشیده بود. محوطه شهر طولاً و عرضاً یک فرسنگ و شهر مانند سایر بلاد بزرگ آسیای وسطی، مرکب بود از قهندز یعنی ارك، و شهرستان یعنی شهر، و ربض یعنی خارج شهر. ارك جزو شهرستان نبود ولی بین آن و شهرستان فقط خندقی حایل بود. در قرن دهم میلادی، شهر بواسطه ترقی تجارت و صنعت به ربض که در قسمت جلویی شهر واقع بود منتقل گردید... مقدسی می‌گوید: در بازار، فزون از پنجاه مرکز بصورت میدان چهارگوشی موسوم به مربعه‌الکبیره بودند که از آنجا به هر چهار سمت ردیف دکاکین و کاروانسراها ممتد می‌شد... قنواتی را که به شهر آب می‌دادند غالباً زیرزمین می‌کشیدند. عده پله‌هایی که برای رسیدن به آب پایین می‌رفتند، گاهی به صد می‌رسید. در خارج شهر، آب در سطح زمین جاری بود و برای شرب اراضی بکار می‌رفت. شهر به داشتن پارچه‌های ابریشمی و نخی معروف بود و بطوریکه اصطخری می‌گوید این پارچه‌ها را به ماوراء ممالک اسلامی هم حمل می‌کردند.

ابن حوقل می‌گوید: دکاکین و مهمانخانه‌های نیشابور سملو از سازندگان صنایع مختلفه بود، در حوالی شهر، سس و آهن و نقره و فیروزه و معادن دیگر استخراج می‌کردند. معادن فیروزه که در کوه‌های واقعه در ۳۶ میلی شمال غرب نیشابور در سر راه قوچان است تا به امروز در اهمیت خود باقی و در دنیا یگانه معادن فیروزه است... مقدسی می‌گوید: نیشابور انبارگاه مال - التجاره فارس و کرمان و هند یعنی ولایات جنوبی و همچنین ری و جرجان و خوارزم بود. یا قوت علت ترمیم سریع و تجدید عمارت شهر را همان موقعیت جغرافیایی آن می‌داند: «نیشابور در حکم دهلیزالمشرق بود و کاروانیان نمی‌توانستند از کنار آن گذشته و وارد شهر نشوند.»^۲ در کتاب

۱. ذک: امام‌الحاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری، تاریخ نیشابور، تلخیص احمد بن محمد بن الحسن بن احمد المعروف بالخلیفه النیشابوری، به کوشش بهمن کریمی. (مقدمه) ص ۵۰، ص ۵۱، ص ۵۲.

۲. ذک: ابو عبدالله محمد بن الحسن الطهمانی، تاریخ نیشابور، به کوشش بهمن کریمی، ص ۵۲، ص ۵۳.

حدودالعالم، نیشابور چنین توصیف شده است:

«نیشابور بزرگترین شهریست اندر خراسان و بسیار خواسته‌تر یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است، و بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالاران است و اورا قهندز است و ریض است و شهرستان است و بیشتر آب این شهر از چشمه‌است که اندر زمین بیابورده‌اند. و از وی جاسهای گوناگون خیزد پشم و پنبه. و او را ناحیتیست جدا و آن سیزده روستاست و چهار خان.» همچنین در کتاب عجایب المخلوقات آورده که نیشابور را (ایران‌شهر) خوانند و در خراسان از وی شهری بزرگتر نبوده کوه فیروزه آنجاست و این شهر در سنه خمس و خمسمائه ویران شد به دست غز که جماعت ترکان بودند و مسجد جامعی داشت عجیب و غریب و جوض مسین در وی نهاده، که چهارصد مردگرد آن درآمدی و وضو ساختی و چراغ برنجین برقبه او آویخته بود که چهارصد نوله داشت و در هر نوله یک من روغن رفتی. غزان آن را بشکستند و بر شتران بسته بردند... فیروزه که از آنجا حاصل می‌شود، بهترین فیروزه‌هاست و در کنایه دیده‌ام که در آنجا ریواجی (گیاه ریواس) هفده من، پیش یکی از خلفا بردند... و گویند که چون اسماعیل بن احمد سامانی به نیشابور رسید و مشایخ و مشاهد و قنوت و مزارات آنجا را دید، گفت: «درهیچ جا چون نیشابور شهری ندیدم اما آبهای او بر روی زمین و مشایخ او در زیر زمین مگر اندکی. و در نیشابور کاربها بسیار است.» بزرگترین لطامت، چنانکه دیدیم، در دوران قدرت چنگیز به این شهر وارد شد.

لسترنج، در جغرافیای قادیخی خود، با مراجعه به کلیه منابع، خصوصیات جغرافیایی، اقتصادی و هنری کلیه شهرهای ایران را بطریقی استادانه نوشته است.

خراسان: «سرزمین خراسان در دوران قرون وسطی، بمراتب بزرگتر از امروز بود و بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویرلوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌شد. از شهرهای بنام و تاریخی خراسان یکی نیشابور است. بطوریکه مقسّمی و سایر مورخان متذکر شده‌اند «در قرن چهارم، نیشابور شهر بزرگ و آبادی بود و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود، و دارای شهر و قهندز و حومه (ریض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت. زندان نیز تا دارالاماره فاصله زیادی نداشت. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. بزرگترین بازارهای شهر یکی بازار مربعه بزرگ حوالی مسجد جامع و دیگری بازار مربعه کوچک بود. این بازارهای طولانی پر بودند از دکانها. در این بازارها تیمها و سراهایی وجود داشت که اصناف سوداگران در آنها می‌زیستند، و هر صنفی در محلی جدا از دیگران جا داشتند. کفشان و بزازها و خرازی فروشها و پیشه‌وران دیگر هر یک سرائی مخصوص به خود داشتند، و هر یک از خانه‌های شهر بوسیله قناتی که از آن خانه عبور می‌کرد مشروب می‌شد. در تمام خراسان، به نظر ابن حوقل، شهری خوش‌هواتر و آبادتر از نیشابور نبود. ثروت بازرگانانش بسیار بود و هر روز کاروانی تازه به آن شهر می‌رسید و انبارهای آنجا را از کالاهای گوناگون پر می‌کرد و پارچه‌های ابریشمی و نخی آن شهر به نواحی دیگر حمل می‌شد.

مقدسسی پس از تأیید این گفته‌ها، گوید نیشابور چهل و دو محله دارد که برخی از محلات

آن هر یک بقدر نصف شیراز است. خیابانهای بزرگ آن که به دروازه‌ها منتهی می‌گردد از پنجاه خیابان کمتر نیست. مسجد جامع آن دارای چهار صحن است و چنانکه گفتیم، از آثار عمرولیث صفاری است. سقف آن بر ستونهایی از آجر متکی است و پیرامون مسجد سه رواق است و عمارت بزرگ مسجد، دیوارش با کاشیهای زراندود آراسته است و خود مسجد یازده در دارد و دارای ستونهای مرمر و سقفا و دیوارها همه پاکیزه و آراسته است. رودخانه نیشابور هفتاد آسیاب را در سر راه خود می‌گرداند. در سال ۹۱۸ لشکریان مغول، به فرماندهی چنگیزخان، آن شهر را تسخیر و به باد غارت دادند. نیشابور پس از قتل مغول، دوباره آباد گردید و این بطوطه که در قرن هشتم آنجا را دیده، گوید: شهری معمور است و مسجدی زیبا دارد که چهار مدرسه اطراف آن است، و آن شهر از فرط حاصلخیزی و کثرت میوه‌ها دمشق کوچک خوانده می‌شود.^۱

به گفته این بطوطه، در این شهر، پارچه‌های ابریشمین و نخی بافته می‌شود و سوداگران از هر طرف به آنجا آمد و شد می‌کنند. غیر از نیشابور، طوس، مشهد، سبزوار، بسطام، جوین، حاجرم، اسفراین، نسا، سرخس و غیره دارای مساجد، بازارها، حمامها و باغات و محصولات و مصنوعات مختلف بوده که ذکر خصوصیات هر یک از آن شهرها موجب طول کلام خواهد شد و «به گفته این حوقل، مشهورترین صادرات خراسان جامه‌های نخی و ابریشمی بود که در نیشابور و مرو تهیه می‌شد. در خراسان شتر و گوسفند فراوان و ارزان بود. بهترین برده‌ها نیز از نواحی ترک‌نشین بدست می‌آمدند بطوریکه بهای هر یک غلام یا کنیز ترک به پنجهزار دینار (تقریباً ۲۵۰۰ پوند) بالغ می‌شد و نیز انواع خواربار در خراسان فراوان بود.

مقدسی اقلام دیگری هم از صادرات خراسان ذکر کرده گوید: نیشابور مرکز محصولات صلبتی است. پارچه‌های سفید برای لباس و عمامه‌های شاهجانی و تاخته و راخته و همچنین قلعه‌های نازک پشمی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص و زربفت مخلوط با نخ و پارچه‌های ساخته شده از موی بز، از صنایع معروف نیشابور است. از این شهر اسباب و افزار آهنین از قبیل سوزن و کارد نیز صادر می‌شود، و باغهای نیشابور از حیث انجیر و دنبلان (نوعی قارچ) و ریوند چینی معروف است و در کوههای روستای ریوند معدن فیروزه یافت می‌شود.

در نسا و ایبورد ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی و همچنین پارچه‌هایی که آنها را در دهات می‌بافتند بسیار بود و نیز از این دو شهر پوست رویه ساخته شده نیز صادر می‌گردید.^۲ از طوس ظرفهای مخصوص پختن غذا و نیز حصیر و غلات صادر می‌گردید. کمربندهای خوب و عبا‌های بسیار مرغوب نیز در آنجا می‌ساختند.

ابن حوقل ضمن گفتگو از خراسان و بلاد معروف آن، به ارزش اقتصادی و اجتماعی شهر نیشابور اشاره می‌کند و می‌نویسد که نیشابور پس از حمله اعراب، بار دیگر آباد شد و در آنجا «خانه‌ها و کاخها و بازارها و گرمابه‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مساجد ساخته و اکنون زیباتر از سابق شده است.» در جای دیگر می‌نویسد: گرانبهارترین جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی از نیشابور و مرو بدست می‌آید و بهترین و لذیذترین گوشت گوسفند از بلاد غز است. توانگرترین مردم خراسان

۱. کولسترر، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، ص ۴۱۲-۴۰۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۴۵۷-۴۵۵ (به اختصار).

نیشابوریان و نجیب‌ترین آنها اهل بلخ و مروند که در فقه و دین و علوم نظری و کلام برگزیده‌اند. بهترین زمینهای خراسان زمینهای کشت آبی نیشابور و نیز زمینهای واقع در میان هرات و مروالروند است.

قهبستان: این منطقه را جغرافی‌نویسان عرب از توابع خراسان شمرده‌اند. منطقه‌ای است بالنسبه سردسیر. یکی از بزرگترین شهرهای آن قاین است که آب آن از قنات و محصولاتش عبارت است از غله، سیوه و زعفران و به گفته حمدالله مستوفی، اکثر مردم این شهر سپاهی هستند و سلاح جنگی دارند. تون اندکی از قاین کوچکتر بوده و به گفته ناصر خسرو علوی چهار صد کارگاه داشت که در آن زیلومی بافتند. ترشیز که یکی از شهرهای بنام قهبستان بود، در آن روزگار، مرکز تجمع اسمعیلیان بود. در شمال خاوری تون، گناباد قرار داشت که دارای هفتاد دهکده بود و آبش از کاریز و قنات تأمین می‌شد. طبس نیز از شهرهای بنام قهبستان بود که درخت و آب فراوان داشت و غیر از خرما، لیمو، ترنج و نارنج در آن بعمل می‌آمد.^۱

طبرستان یا مازندران: این منطقه در امتداد ساحل جنوبی دریای خزر قرار دارد و آخرین منطقه‌ای است که به آیین اسلام گرویده است. مرکز آن آمل بود که از نظر تجاری اهمیت داشت. برنج آن فراوان و میوه‌های آن هم گرسیری و هم سردسیری است، به گفته مستوفی، لوز و جوز (بادام و گردو) و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب و غیره در آن بعمل می‌آید - دومین شهر مهم آن ساری بود که در خاور آمل قرار گرفته است. به گفته مقدسی، ساری دارای چندین بازار و یک باروست و پارچه‌های فاخر در آن بافته می‌شود. پلهای آن از بستن قایقها به هم تعبیه شده است. جغرافی‌نویسان اسلامی از شالوس (چالوس) و کلار (کلار - دشت) نام برده‌اند. گرگان (جرجان) در جنوب خاوری دریای خزر قرار گرفته از دو رود گرگان و اترک سیراب می‌شود. این منطقه از برکت آب و خاک مساعد، منطقه‌ای معمور و آباد است.

به گفته مقدسی، در این منطقه، نخل و نارنج و انگور بسیار می‌روید. باغات آن بسیار است و ابریشم نیز در آنجا بعمل می‌آید.

انار و زیتون و خربزه و بادنجان و لیمو در باغات آن بعمل می‌آید. گرمای گرگان سخت و پشه و ککهای آن‌گزنده و بسیار سوذی است. در قرن هفتم، مستوفی، محصولات گرگان را غله، پنبه، ابریشم، خرما، انگور، عناب و سنجد می‌داند.^۲

کرمان «نرماشیر در قرن چهارم از سیرجان کوچکتر بود و چهار دروازه داشت. مسجد در وسط بازار واقع بود.»

در قرن چهارم، این حوقل، جیرفت را شهری بزرگ به طول دو میل وصف کرد. و بنا به تعریف او، آن شهر تجارتخانه خراسان و سیستان بوده و در سرزمین آن، محصولات گرسیری و سردسیری، هر دو، بعمل می‌آمده و مهمترین صادراتش نیل و هل و شکر دوشاب بوده است. ابن-ابراهیم در تاریخ سلجوقیان، در قرن ششم، از موضعی به نام قمادین مکرر اسم برده‌گوید: مکانی است نزدیک دروازه جیرفت که بازرگانان رومی (یونانی) و هندی در آنجا انبارها داشتند و مسافرین، چه آنها که از دریا می‌آمدند و چه آنها که از خشکی، می‌توانستند امتعه خود را در

۱. رک: همان. ص ۲۷۹-۲۷۷ (به اختصار).

۲. رک: همان. ص ۴۰۳-۳۹۳ (به اختصار).